

بررسی نقش مغان در آیین و تاریخ ایران

هانیه پاکباز / دانشجوی دکتری رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
hanieh.pakbaz1@gmail.com

مهشید میرفخرایی (مسئول مکاتبات) / استاد بازنشسته پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

محسن ابوالقاسمی / استاد بازنشسته دانشگاه تهران

دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۰۲ - پذیرش: ۱۳۹۷/۰۴/۰۵

چکیده

درباره مغان، خاستگاه اصلی آنها، آیین، آداب و رسومشان بین محققان اختلاف نظرهای فراوانی وجود دارد. بعضی معتقدند آنها نه آریایی و نه سامی، بلکه قومی بودند که در ماد می‌زیسته‌اند، آنها را جادوگرانی زبده، دیوپرست، روحانیون کیش‌پیش زردستی و مخالفان حقیقی زردشت می‌دانند که چون یارای مقاومت در برابر فراگیر شدن آیین زردشت را در خود نیافتند، به هیأت سردمداران دین زردشت درآمدند. برخی نیز آنها را وارثان برحق زردشت می‌دانند. برخی نیز معتقدند: آنان روحانیونی بودند که پذیرای پیام زردشت شدند و در رواج آن کوشیدند. بی‌شک مغان در ترویج آیین زردشت، تأثیری انکارناپذیر دارند. تأثیر مغان و آیین‌های منسوب به آنها، همانند کشتن خرفستران، خویوده، به دخمه سپردن مردگان از ترس حمله دیو نسوش و همه تلاش آنها برای دیوزدایی در وندیداد و سایر کتب مذهبی زردشتیان، گویای همین واقعیت است.

کلیدواژه‌ها: مغان، دیوپرست، زردشت، دیوزدایی، وندیداد.

«مغان» در واقع طبقه روحانی مادی بودند که روحانیت موروثیشان، همانند کاهنان از پدر به پسر انتقال می‌یافت، با وجود اینکه از ریشه قومی آنها، هرگز ذکری به میان نمی‌آید، برخی همانند مولتون، آنها را متعلق به دو نژاد برتر آریایی و سامی نمی‌دانند (مولتون، ۱۹۲۶، ص ۱۸۳). و برخی دیگر، بر پایه گزارش‌های هرودوت، آنها را یکی از شش طایفه مهم مادی می‌دانند (بویس، ۱۹۸۲، ص ۱۴). به هر حال با توجه به گزارش‌های هرودوت و کتیبه‌های هخامنشی، آنان در سده‌های ششم تا چهارم پیش از میلاد، در ماد و سپس، در پارس می‌زیستند. نفوذ گسترده آنها در سرتاسر آسیای صغیر دیده می‌شود. در مقایسه با روحانیون جوامع دیگر، می‌توان آنها را مشابه با لویتهای یهود و یا برهمنان هند ملاحظه کرد. آنان عهده‌دار نظارت بر دین ملی بودند. به هنگام تاجگذاری شاهان حضور داشتند، در جنگ‌ها همواره سپاه را همراهی می‌کردند، به تعبیر خواب و پیشگویی می‌پرداختند، حضور آنان در مراسم نثار قربانی لازم بود، عهده‌دار تهیه هوم نیز بودند. جهان‌بینی آنان، بر تنوع محض استوار بود که دو نیروی خیر و شر، همواره در کشمکش و تقابل یکدیگر قرار دارند. مغان، همواره به علت آموزه‌های خاص خود، از جمله خرفسترکشی (کشتن حشرات موذی)، خودپوده (= ازدواج با نزدیکان)، در معرض هوا قرار دادن مردگان و جادوگری بدنام بودند. پذیرش سه آموزه اول، با توجه به مطالب مندرج در وندیداد، قابل قبول می‌باشد. اما پذیرش اینکه آنان جادوگر بودند، یا جادوگری می‌آموختند، جای بحث دارد. بعضی از محققان معتقدند: مغان در سحر و جادو تبحر داشتند و با گذشت زمان چنان به جادوگری و افسونگری شهرت یافتند که این کلمه در زبان یونانی، با جادوگری مترادف شده، موجب می‌شود تا واژه (Magic) «جادو» و «جادوگری» (Magician) وارد زبان اروپایی شود (مولتون، ۱۹۲۶، ص ۱۹۴-۲۰۱). و چنانچه در کتاب اعمال رسولان (باب ۶/۱۳؛ باب ۸) مغ به معنی «جادوگر» در نظر گرفته شده است.

مغان به چند طبقه تقسیم می‌شدند، طبقات بالا موبدان حکیم بودند و طبقات پایین تر به کارهای غیب گویی و جادوگری، ستاره بینی و تعبیر خواب می‌پرداختند. کلمه انگلیسی magic «جادو» نیز از نام آنها گرفته شده است (دورانت، ج ۱، ۱۳۷۸، ص ۳۰۳).

گروهی دیگر، بر پایه اعتقادات زردشتیان، مغها را به دو دسته کلدانی و ایرانی تقسیم می‌کنند و جادوگری، سحر و افسون و بهره گیری از علوم غریبه را به مغهای کلدانی نسبت می‌دهند. و معتقدند: مغان ایران پس از آشنایی با فلسفه و تعالیم زردشت، با توجه به تأکید مکرر زردشت، در نفی جادوگری این فنون را رها کردند (پوردوود، ۱۳۸۷، ص ۷۶-۷۵). با در نظر گرفتن دو نکته ۱. جادوگری در وندیداد مکرراً نکوهیده شده و مغان آموزگاران شاهزادگان هخامنشی بودند، نمی‌توان پذیرفت که مغان مروج دین زردشتی، جادوگر بوده‌اند؛ چراکه آنان همواره تلاش می‌کردند تا دیو کدها تخریب شود و اهورامزدا به جای دیوان ستایش شود. همچنین گاهان را چنان حفظ کردند که امروز در دسترس ما است.

مغ در کتیبه‌ها و نفوذ آنان در تاریخ ایران

هدف از این تحقیق بررسی آداب و رسوم و نقش مغان در تاریخ، فرهنگ و دین ایران باستان می‌باشد.

۱-۲. ریشه‌شناسی واژه مغ

واژه (Maghgos) در لاتین به معنی جوان، خدمتکار، خدمتکار خداوندو احتمالاً از ریشهٔ (magh-) / māghgh- / (magh-) به معنای «قادر بودن، کمک کردن، قدرت، جادو» در هندی باستان واژه (magha-) «قدرت، ثروت، هدیه» یونانی باستان واژه (μάγος)؛ لاتین: magus آمده است اما ایران باستان به معنی ساحر و جادوگر تلقی می‌شده است (پوکورنی، ۱۹۵۹، ص ۶۶). معنی واژه maguš در فارسی باستان به معنی «مغ، عضو روحانی قبیلهٔ ماد، حالت نهادی مفرد مذکر از اسم (magu-) آمده و در عیلامی (ma-ku-iš) آکادین به معنی (ma-gu-šú) و در یونانی (magos) در معنی و ریشه‌شناسی مبهم است (کت، ۱۹۵۳، ص ۲۰۱).

اما واژه «مغ» در اوستا (بارتولومه، ۱۹۶۱، ص ۱۱۱۱) صفت (magu- / moyu-)؛ بیانگر یک قبیلهٔ مادی است، به کشیش بودن مشهورند، به معنی سحر و جادوهم آمده است. اما در فارسی نو مغ به معنی صفت اشتقاقی (magauua) «مجرد» و نیز صفت اشتقاقی (magauuan-) صاحب مینو (کلنز، ۱۹۸۸، ص ۲۷۸)؛ maga- اسم خنثی «مزیت، سود» و (magauua n-) صفت «بانی خیر» آمده است و معتقدند که احتمالاً این واژه دارای مفهوم منفی باشد.

در ودا واژه (magh-á) «فضل» و (maghá-vant) به معنی «خواهان فضل، طرفدار آزادی» آمده است (مک‌دونل، ۱۹۱۷، ص ۲۴۲).

این واژه در اوستا، از (maya-) و در گاهان با صفت (maga-) به معنی «مزیت، سود، برتری» مطرح شده است، صورت ودایی آن (magh-á) به معنی فضل، ثروت یا هدیه است. با مقایسهٔ یک صفت اشتقاقی، از همین صفت یعنی (magauuan-) صاحب مگه، دارای فضل، بانی خیر، نمی‌توان آن را جدا از صورت ودایی آن (maghá-vant) یعنی صاحب فضل، خواهان فضل دانست.

پس، مگوس مردی صاحب (maga) است؛ مردی که برخوردار از هدیه یا لطف و رحمت خداوند است. او به خاطر اینکه به طبقهٔ موبدی تعلق دارد، این هدیه را از خداوند دریافت می‌کند (زیر، ۱۳۸۹، ص ۲۴۴).

صورت فارسی باستان (maguš)، مگوش اسم در حالت نهادی مفرد مذکر، به معنای «مغ» می‌باشد که در یونانی، به صورت magos مگوس و عرب آن نیز مجوس است. این واژه در پهلوی به دو صورت (magōg) و جمع آن (magōgān) «مگوگ و مگوگان» با حذف مصوت آخر از (moyu-)، به صورت مغ و جمع آن مغان می‌باشد.

مغان از دیدگاه غرب

بنابر گزارش‌های هرودوت (ج ۱، بندهای ۱۰۱: ۱۰۷: ۱۲۰: ۱۲۸: ۱۳۲: ۱۴۰) مغان، یکی از هفت طایفهٔ مادی بودند که نه تنها در دربار ماد، بلکه در نزد عموم مردم کاملاً پذیرفته شده بودند. به‌گونه‌ای که مراسم قربانی، بدون حضور آنها و خواندن سرودهای مذهبی ممکن نبود، به تعبیر خواب می‌پرداختند، مردگانشان را نیز در معرض هوا قرار می‌دادند و

تا هنگامی که گوشت تن مردگان خوراک پزندگان و سگان گوشتخوار نشود، به خاک سپرده نمی‌شدند، در حالی که پارسیان مردگانشان را خاک می‌کردند. تمایل آنان به تداوم حکومت ماد نیز آشکار است. آنها عجیب و غریب بودند و با کاهنان مصری و سایر مردمان فرق داشتند؛ چرا که آنها با دست خودشان، به جز مرد یا سگ، بقیه حیوانات را می‌کشند و از این کار لذت می‌برند (راولینسون، ۱۹۰۹، ص ۱۱۳-۱۴۴).

پورفیری معتقد است: در میان پارسیان، کسانی را که به پروردگار می‌اندیشند و به او خدمت می‌کنند، «مغان» می‌نامند که به زبان بومی به «مگوس» مشهور است. این افراد نزد پارسیان بسیار بزرگ و محترم شمرده می‌شدند... به اعتقاد *ابویولوس*، که کتاب‌های زیادی در مورد مهر نگاشته است، مغان به سه دسته تقسیم می‌شوند: گروه اول، مهم‌ترین چیزی که یاد می‌گرفتند، منع کشتن و خوردن هر گونه جاننداری است. گروه دوم، از حیوانات استفاده می‌کردند، اما از کشتن هر گونه حیوان اهلی خودداری می‌کردند. گروه سوم، مشابه سایرین گوشت همه نوع حیوان را نمی‌خوردند. علت این پرهیز، اعتقاد به «حلول روح متوفی در بدن انسان یا جانور دیگر» می‌باشد که این باور، به طور آشکاری به اسرار مهر مرتبط می‌شود (پورفیری، ۲۰۰۰، ص ۱۱۲).

در قرن اول میلادی، شاهد استفاده از لقب «مگوس» برای سیمون هستیم. سیمون مگوس (سال ۱۵ ق.م تا سال ۵۳ م) متولد سامریه فلسطین، پسر یک جادوگر یهودی، که از مهارت‌های عجیبی برخوردار بود. به طوری که رومیان آن دوره را بسیار تحت تأثیر قرار داد. برخی مهارت‌های او را معجزه و برخی، پا را فراتر نهاده و او را قدرت خدا بر زمین می‌نامیدند. برخی نیز او را جادوگر می‌دانستند که سحر و جادوی او ماحصل سفر سیمون، به مشرق زمین و قرار گرفتن تحت تعلیم مغان بوده است (چکسون، ۱۹۳۳، ص ۱۵۱-۱۶۹).

مغان با زهد و تحمل سختی و قناعت کردن به یک زن و پیروی از صدها آداب و شعایر مقدس و خودداری از خوردن گوشت و قناعت کردن به لباس‌های ساده و دور از خودنمایی، چنان شدند که حتی در نظر بیگانگان و از جمله یونانیان، به حکمت اشتهار یافتند و تأثیر کلام و نفوذی نامحدود نسبت به هموطنان خود به دست آوردند. شاهان پارسی شاگردانشان بودند و تا با آنان مشورت نمی‌کردند، به کارهای مهم بر نمی‌خاستند. مغان به چند طبقه تقسیم می‌شدند: طبقات بالا، موبدان حکیم بودند و طبقات پایین‌تر، به کارهای غیب‌گویی و جادوگری، ستاره بینی و خوابگزاری می‌پرداختند. کلمه انگلیسی (magic) «جادو» نیز از نام آنها گرفته شده است (دورات، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۳۰۳).

بنابراین، مغانی که از دیدگاه هرودوت عجیب و غریب بودند، آداب و رسوم خاص خود را داشتند و با سایر مردمان پارس فرق داشت. آنها بی‌شک مردگان خود را به دخمه می‌سپردند. در حالی که مردم ساکن در پارس، چنین نمی‌کردند. آنها حیوانات را می‌کشتند و از انجام این امر لذت می‌بردند. پورفیری، آنان را افرادی اندیشمند نسبت به اورمزد می‌پندارد که طبقات بالای این جامعه، از خوردن گوشت پرهیز می‌کردند. دورانت نیز آنها را روحانیون ساده زیستی می‌داند که از خوردن گوشت پرهیز می‌کردند و طبقات بالای آنها را حکیم می‌شمرد. از قرن ششم تا قرن دوم پ.م، واژه «مغ»، در یونان مترادف با جادوگر نیست. اما با گذشت زمان در قرن اول میلادی،

چنانچه در ارتباط با سیمون شرح آن رفت، واژه «مگوس» کاملاً مترادف با جادوگر می‌شود؛ چرا که به سیمون تعلق می‌گیرد تا او را جادوگر معرفی کنند.

مغ در کتیبه‌ها و نفوذ آنان در تاریخ ایران

نخستین بار در ایران، نام مَغ در کتیبهٔ اول داریوش در بیستون (DBI) ز سطر ۳۶ تا ۶۷ آمده است:

مرد مَغی به نام گئومات بود که خود را بر دیا برادر کمبوجیه نامید و شاهی را که از دیرباز متعلق خاندان هخامنشی بود برای خود ستاند و چون مردی نبود که شاهی را باز ستاند... مردم از ترس اطاعت کردند... چون من رسیدم از اهورا مزدا مدد خواستم. اهورا مزدا به من یاری عطا فرمود. آنگاه من با چند مرد، گئومات مغ و آنهایی که برترین دستیاران او بودند، کشتم. من او را در دژی... در ماد کشتم. شاهی را از او ستاندم. بخواست اهورامزدا من شاه شدم. اهورامزدا شاهی را بمن عطا کرد... من پرستشگاههایی را که گئومات مغ ویران کرده بود، مرمت نمودم... به مردم چراگاه و رمه‌ها و غلامان و خانه‌هایی که گئومات مغ ستانده بود، بازگرداندم (اشمیت، ۲۰۰۹، ص ۴۶۴؛ نارمن شارپ، ۱۳۸۸: ص ۳۶-۳۹).

بر اساس این کتیبه، فردی به نام گئومات از جامعهٔ مغان، خود را بر دیا برادر کمبوجیه نامید و قصد داشت تا خاندان هخامنشی را نابود کند که داریوش بر او و دستیارانش، که احتمالاً مغ بوده‌اند، تفوق می‌یابد و می‌تواند خاندان هخامنشی را از خطر نجات دهد. آنچه در این سطرها، در ارتباط با این مقاله حائز اهمیت است این است که گئومات، که یک مغ بوده و ادعای پادشاهی می‌کند، در دژی در ماد، که محل سکونت مغان بوده، کشته می‌شود. دوم اینکه داریوش ادعا می‌کند گئومات مغ پرستشگاه‌ها را ویران کرده بود و من آنها را مرمت کردم. اگر این گفتهٔ داریوش درست باشد که شواهد باستانشناسی نیز موید وجود پرستشگاه‌های مهر و معابد آنها را در عهد هخامنشیان هستند، مغان، مخالف پرستش آنها و مهر بودند. با تفوق داریوش بر گئومات مغ، جایگاه مغان در دربار تضعیف می‌شود.

در کتیبهٔ خُشایار، در تخت جمشید (XPh) در سطرهای ۳۵ تا ۴۱ آمده است:

در میان این کشورها جایی بود که قبلاً دیوها پرستش کرده می‌شدند، به خواست اهورا مزدا من آن معبد دیوها را خراب کردم و اعلام نمودم «دیوها پرستش کرده نخواهند شد» جائیکه قبلاً دیوها پرستش کرده می‌شدند، در آنجا من اهورا مزدا و ارته (= راستی) را با فروتنی پرستش کردم (نارمن شارپ، ۱۳۸۸، ص ۱۲۱؛ اشمیت، ۲۰۰۹، ص ۱۶۷).

این کتیبه، بیانگر این است که تا زمان خُشایارشاه، دیوها هنوز در ایران پرستش می‌شدند. با وجود اینکه داریوش از مغان به خاطر طغیان گئومات فاصله گرفت، در دورهٔ خُشایارشاه، مغان مجدداً در دربار نفوذ پیدا کردند و در ترویج زردشتی‌گری با گرایش ضد دیوی کوشیدند و موفق شدند تا بر خُشایارشاه نفوذ کنند و او نیز دیو کده‌ها را تخریب کرده، و به جای آن اهورامزدا را ستایش می‌کنند. رویکرد این پادشاه، در این کتیبه بیانگر ضد دیو بودن اوست.

مغان در دورهٔ ساسانی، از چنان اهمیتی برخوردار بودند که برخی پادشاهان خود را «مغ» می‌نامیدند. «مغ»،

نخستین بار نام ایزد، بانوی آناهیتا در کتیبه اردشیر دوم هخامنشی دیده می‌شود. نفوذ مغان در دربار، به عنوان آموزگاران شاهان هخامنشی، تا حمله اسکندر همچنان ادامه داشت. پس از آن، در دوره اشکانیان در میان حکام ملوک الطوایفی نیز از قدرت بی‌بهره نبودند. اما با روی کار آمدن اردشیر ساسانی، که خود یک مغ بود، دوره ثروت‌اندوزی و قدرت‌طلبی مغان آغاز شد. در دوره ساسانیان، نفوذ فراوان مغان در دربار و دخالت بی‌حدوحصر آنان، با بهره‌گیری از قوانین دینی موجب شد که توان دخالت در جزئی‌ترین موارد زندگی مردم از بدو تولد تا هنگام مرگ را داشته باشند. از آنجاکه تمامی زندگی مزدیسنان از هنگام تولد، به بلوغ رسیدن و کستی بستن، ... تا هنگام مرگ، باید زیر نظر آنان و طبق قوانین مندرج در دین انجام شود و اگر کسی عمداً یا سهواً دچار خطا می‌شد، موظف بود تا توان گناهش را با پول، تازیانه یا حتی جان خود پرداخت کند، مغان از طریق نذورات گران‌بهای پادشاهان به آتشکده‌ها، اجرای مراسم برش‌نوم*، دریافت پول در عوض تاوان گناهان، عایدی حاصل از نذورات مردم، به آتشکده‌ها و دستمزد حاصل از اجرای مراسم مذهبی برای خود ثروت هنگفتی به دست آوردند. بی‌شک مغان و عملکرد آنها در دوره ساسانیان، یکی از عوامل عمده شکست ایرانیان از اعراب بود (کریستین سن، ۱۳۸۵، ص ۱۳۷-۱۳۹).

مغ در اوستا و در متون فارسی میانه

این واژه در اوستا، تنها یک بار در یسنا (۷/۶۵) آمده است:

مباد آب با (= برای، از آن) بداندیشی ماه، مباد آب با بد گفتار ماه، مباد آب با بد کردار ماه، مباد (اب) با بد دین (ما)، (کار و دادستان (= دوری) ما این نباشد)، مباد با هم برادر آزار (که دوستان را بیازارد)، مباد با مغ آزار (که مغ مردان را بیازارد)، مباد با همکار آزار (که همسایگان را بیازارد)، مباد با خانواده آزار (که فرزندان را بیازارد)... (جدلی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۲).

در این بند به عنوان آرزو مطرح شده است که مغ آزار، از آب محروم بماند.

این واژه در پهلوی و فارسی مَع شده، واژه «موبد» نامی که به پیشوای دینی زردشتی می‌دهند، از همین واژه آمده است. در دینکرد ششم آمده است: «تا زمانی که مغ مردان با برسم گشاده یزش نکنند، زنان روسپی و نسا (=مردار) بسیار اندک باشد. تا زمانی که برسم را مراقبت نشده رها نکردند، مرگ جوانمردان بسیار اندک بود» (میرفخرایی، ۱۳۹۴، ص ۱۹۹).

در وزیدگیهای زاداسپرم آمده است: درباره نگهداری و پرستش زمین این را نیز اندرز داد که هر ده را گواه مؤمن و هر روستا را داور دادگاه (= قانون دان) و هر استان را موبد راستکام و هر ناحیه را رد پاک (باید) گماردن. در سر همه مغان، اندرزیدی (= مشاور کل) و موبدان موبدی تعیین کردن و خدایی اورمزد را به وسیله او نظم دادن (راشدمحصل، ۱۳۹۰، ص ۷۰).

این دین، در آشوب و مردمان در گمان (= شک) بودند. پس مغ مردان و دستوران دین دیگری بودند. از این رو، برخی اندوهگین و پرغم بودند. و آنها در درگاه آتشکده آذرفرنبغ پیروزگر خواستار انجمن شدند و بسیار گونه سخن‌ها و اندیشه‌ها در این باره بود که باید چاره خواهیم و کسی از ما برود و از مینوان آگاهی آورد (ژینیو، ۱۳۸۲، ص ۴۳).

بررسی عوامل بدنامی مغان

چنانچه گفته شد، مغان همواره به علت آموزه‌های خاص خود، از جمله به دخمه سپردن مردگان، کشتن خرفستران، خویوده و جادوگری بدنام بوده‌اند. اما عوامل این بدنامی را می‌توان چنین برشمرد:

۱. به دخمه سپردن مردگان: این رسم که ابتدا از رسوم منسوب به مغان بوده، رفته رفته در ایران فراگیر می‌شود و هنگام نگارش و نذیباد، اصول اجرای این رسم کهن، به صورت پرسش و پاسخ میان اورمزد و اهریمن به نگارش درمی‌آید و سپس، شاهد تسّری این قوانین در سایر متون پهلوی زردشتی هستیم. احتمالاً با گسترش دین زردشتی در دوره ساسانیان و در نتیجه، مواجهه با مشکل افزایش اجساد که طبق دستور دین نباید زمین و آب و آتش را آلوده سازند، لزوم ساخت مکانی با مشخصاتی که در و نذیباد آمده، چشمگیرتر شد و زردشتیان برای رفع این مشکل، از برج‌هایی استفاده کردند که بعدها برج خاموشان یا خاموشی نام گرفت. استفاده از این برج‌ها، که بقایای آن در یزد و کرمان هنوز باقی است، تا حدود ۱۰۰ سال پیش در ایران رایج بوده است.

هرتسفلد معتقد است: رسم در معرض هوا گذاشتن نعش مرده، که پیش از این در فلات، منحصر به مغ‌های مادی بود، توسط پارت‌های ساکن جلگه‌های شمالی، در سراسر فلات ایران رواج یافت. هیچ دلیل و مدرکی از نظر زبان‌شناسی یا باستان‌شناسی وجود ندارد که ثابت کند زردشت یا مصلحان زردشتی، پذیرای رسم در معرض هوا گذاشتن نعش مرده باشند. بعکس، حتی از آنجاکه این رسم در میان تمام مادها شایع نبوده و فقط مغان، روحانیون کیش پیش از ظهور زردشت - یعنی دیو پرستان - پایبند آن بودند، باید به عنوان رسم مغان مورد انزجار هر مصلحی بوده باشد (هرتسفلد، ۱۳۸۱، ص ۲۲۲-۲۲۴).

۲. کشتن خرفستران: بی‌شک کشتن خرفستران، یکی از وظایف هر فرد زردشتی بخصوص موبدان بوده است. چنانچه هرودوت به آن اشاره می‌کند، طایفه عجیب و غریب مغان از کشتن هرگونه حیوان بجز سگ لذت می‌بردند. در یشت بیست و یکم ستاره وند از آن جهت ستوده می‌شود که آفریده مزدا، سرور (= رد) راستی، درمان بخش و دورکننده زیان حشرات موذی است.

در فصل بیست و یکم، دادستان دینیک میزان ثواب کشتن خرفستران را چنین بیان می‌کند: «بیرون آوردن و کشتن وزغ آبی یک تناپل ثواب، کشتن مار در حال خواندن اوستا یک تناپل ثواب، کشتن صد کژدم و زالو نیز یک تناپل ثواب و...» (ویلیامز، ۱۹۰، ص ۴۵).

اما آنچه مهم است اینکه برخی اوستاشناسان معتقدند: مفهوم خرفستران، برخلاف سایر قسمت‌های اوستا، که به معنای حشرات موذی است، در گاهان به مخالفان و بدخواهان دین مزدیسنان، راهزنان و زبانکاران چادرنشین اطلاق می‌شود. گاهان (هات ۵/۲۸): ... امیدوارم که با زبان خویش و به واسطه این آیین، راهزنان را به سوی آن کسی که بزرگتر از همه است هدایت کنم (پوردوود، ۱۳۸۹، ص ۷).

گاهان (هات ۵/۳۴): ... خواهشیم از شما این است که درماندگان و بیچارگان را دست گیرید، ما خود را از دستة راهزنان و دیوها جداساختیم (همان، ص ۵۳).

هومباخ (۲۰۰۶، ص ۴۹ و ۲۳)، این واژه را معادل «حیوانات وحشی» و کلنر (۱۹۸۸، ص ۲۳۱)، این واژه را معادل «وحشی» در نظر گرفته است. در کتاب پنجم دینکرد آمده است: «نیکان، به‌ویژه پارسایان را خشنود کردن، سرکوب کردن و دشمنی کردن با دیوان و خرفستران (= حیوانات موذی) و دیگر بدن و پرهیز و توبه از گناه، چون مشخص‌ترین افزارهایی از آن رادی (= بخشش) و راستی و سپاسگذاری است که خود بن (= اساس) پارسایی است (آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۸، ص ۴۸).

رسم کشتن خرفستران را می‌توان در این باور جست‌وجو کرد که خرفستران آفریده‌های اهریمنند. پس برای مقابله با اهریمن، کشتن خرفستران در نبرد کیهانی میان اورمزد و اهریمن موجب تضعیف اهریمن می‌گردد و نندیداد (فرگرد ۱/۱-۲۱). در مقابل، هر ۱۶ سرزمینی که اورمزد می‌آفریند، اهریمن یک پدیده منفی از خرفستر گرفته تا آفت یا شهوت گناه، ظلم و ستم و... را به وجود می‌آورد: اورمزد سرزمین ایران و یج، اهریمن مار آبی، اورمزد سرزمین گوه، اهریمن ملخ؛ اورمزد سرزمین بلخ، اهریمن مورچه و... را پدید می‌آورد (معظمی، ۲۰۱۴، ص ۲۸-۴۳).

بنابراین، علت انجام این فریضه، آن‌گونه که هرودوت می‌گوید، در واقع شرکت در دفاع از آفرینش‌های نیک و گامی در جلو انداختن فرشگرد (= رستاخیز) است. این نگرش، حاکی از ثنوتی است که تمامی آفریدگان را به دو گروه متخاصم تقسیم می‌کند. آفریدگان اورمزد و آفریدگان اهریمن.

۳. خویبده: اصطلاحی است که برای ازدواج با خویشان به کار رفته و به عنوان راهی برای حفظ پاکی و تقدس دین و پای‌بندی به قواعد اجتماعی برگزیده شده است. این اصطلاح، در گاهان نیامده و در پنج موردی که در اوستای جدید آمده، Y. 12/9; Visp 3/3; Gāh 4/8; Yt 24/17; Vd 8/13، از آن تنها به عنوان عملی ثواب‌یاد شده و در مورد آن شرح و توصیفی نیامده است... خویبده، عملی است که سبب آزار و اذیت اهریمن و دیوان و نابودکننده آنهاست... به‌طور کلی یکی از دلایل مهم سفارش به خویبده، تقویت ازدواج درون خانواده بوده است، و از آنجاکه ثواب رها کردن «دین بد» (= دین غیرزردشتی) و پذیرش «دین به» با ثواب خویبده برابر دانسته شده است، خویبده سدی در برابر پذیرش دین بیگانه نیز بوده است (میرفخرایی، ۱۳۹۰، ص ۳۷۵-۳۷۶).

در فصل ۲۶ وزیدگیهای زاداسپریم درباره سه داد برتر (=قانون برتر) که زردشت آموخت، آمده است: «سوم خویبده» (کنید) که برای ادامه نسل پاک، بهترین کارهای زندگان و عامل نیک‌زایی فرزندان است (راشدمصل، ۱۳۹۰، ص ۸۳).

۴. جادوگری: مغان با وجود اینکه رفته رفته به عنوان جادوگر لقب گرفتند، به فیلسوف بودن اشتهار داشتند؛ چراکه آنها معلمان شاهزادگان پارسی بودند و پذیرش اینکه شاهزادگان پارسی، از جادوگران آموزش می‌دیدند، در نظر همگان مضحک می‌آید.

جادوگری در نندیداد (فرگرد ۲۹/۸)، یسنا (هات ۳/۸)، هات ۱۸/۹؛ ۴/۱۲) و در سایر متون پهلوی زردشتی، مکرراً نکوهدیده شده است. در روایت پهلوی (۴۱/۳)، آموختن جادوگری، جزء گناهان مرگ ارزان محسوب می‌شود.

علت تغییر محتوایی واژه «مغ» از یک قبیله روحانی در ماد، که از احترام فراوانی نزد مادها، هخامنشیان و ساسانیان برخوردار بودند و بسیاری از محققان نیز معتقد به فره‌بخته بودن سران این قوم می‌باشند، تا جادوگر

نامیدن آنها توسط غرب را شاید در یک نگاه کلی بتوان به اختلافات سیاسی و مذهبی، میان رومیان و ایرانیان نسبت داد که مهارت مغان، در پیشگویی و ستاره‌شناسی را جادوگری بیان می‌کردند. با مطالعه و نندیداد و آداب و رسوم مندرج در آن، که بی‌شک مغان در نگارش آن، نقش عمده‌ای را ایفا کرده‌اند (دجونگ، ۱۹۹۷، ص ۳۸۹؛ زبر، ۱۳۸۹، ص ۲۴۲)، درمی‌یابیم که تمام تلاش مغان دوری از اهریمن و راندن دیوان بوده و از آنجا که جادوگری دست‌پرورده اهریمن است، به شدت در دین زردشت محکوم شده است. با این تفصیل، می‌توان گفت: تهمت جادوگری به مغان، ریشه در دو نکته دارد: ۱. عدم شناخت و آگاهی مغرب زمین آن دوره، از روند فراگیر شدن زردشتی‌گری، که به طرز شگفت‌آوری با آداب و رسوم مغان درهم آمیخته بود. ۲. تبحر و چیره‌دستی مغان در امر ستاره‌بینی و سایر علوم. البته این مسئله را نیز نمی‌توان نفی کرد که شاید مغان پیش زردشتی، جادوگری می‌کردند.

دیدگاه‌های مختلف در ارتباط با مغان

۱. گروهی از محققان، همانند مسینا، با نادیده گرفتن اعتبار گزارش‌های هرودوت و مینا قرار دادن نظریات نویسندگان کلاسیکی همچون *افلاطون*، *پلینی بزرگ* و *پلوتارخ*، که زردشت را یک مغ و مغان را پیروان او می‌دانند (بویس، ۱۹۸۲، ص ۲۶۱؛ مسینا، ۱۹۳۰، ص ۱۴۴-۱۵۰)، معتقدند: مغان وارثان حقیقی زردشت بودند و ترویج زردشتی‌گری کار مغان بوده است. این نظریه از این لحاظ مورد تردید است که زبان گاهان و موطن اصلی آریاییان، یعنی ایران ویج، که در اوستا همیشه از آن به نیکی یاد می‌کنند، به ناحیه شمال شرقی ایران بوده است، درحالی‌که مغان در سده ششم پ.م. در ماد (=کباتان / همدان امروزی) سکونت داشتند.

اگر مغان وارثان بر حق زردشت بودند، چرا فقط یک‌بار از آنها در اوستا نام برده می‌شود و نامی از آنان در گاهان نیامده و چرا مغان تلاش می‌کردند تا ایران ویج را آذربایگان (= آذربایجان) بدانند؟

در منابع پهلوی (ر.ک: دادگی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۸)، و به دنبال آن، کتاب‌های عربی (حمزه اصفهانی، ۱۸۸۴، ص ۳۶؛ شهرستانی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۱۴) و فارسی (معین، ۱۳۳۸، ص ۶۵) «ایران ویج»؛ یعنی سرزمین اصلی که ایرانیان از آن برخاسته‌اند را با آذربایجان یکی دانسته‌اند. علت این یکسان‌شماری، ورود دین زردشتی به ناحیه غرب ایران و به جامعه مغان بود که در غرب ایران می‌زیستند. *مارکوارت* نخستین کسی بود که ایران‌ویج را خوارزم دانست (آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۷، ص ۲۳).

در اسطوره زندگی زردشت آمده است: هنگامی که مادر زردشت پس از روز چهارم او را یافت، گفت (تورا) به نابودی به کس ندهم، نه (حتی) اگر، اینجا هر دو ده «راغ» و «نوذر» به هم رسند. چون این دو ده، اندر آذربایگان، اندر مغان‌اند که از چیچست (=دریای ارومیه) به شصت فرسنگ است (بهار، ۱۳۸۷، ص ۲۴۸).

ری سه تخمه، بهترین (سرزمین) آفریده شد (که) آذربایجان است. بدان روی سه تخمه گوید که آسرون (=روحانی)، ارتشتار (=سپاهی) و واستریوش (=کشاورز) آنجای بهتر باشد (دادگی، ۱۳۹۰، ص ۱۳۴). درحالی‌که به استناد فرگرد اول و نندیداد و با توجه به نظم جغرافیایی مندرج در این فرگرد و مشخصه‌های این سرزمین، خاستگاه اصلی ایرانیان، سرزمین خوارزم است که در کنار جیحون (همان وه رود) قرار دارد (هینلز، ۱۳۹۳، ص ۳۷).

افزون بر این، روحانیون زردشتی «آسرون» نام داشتند، نه مغان. در ایران پیش از اسلام، طبقات سنتی جامعه، بنا به سنت، جامعه‌هایی می‌پوشیدند که از نظر رنگ یا یکدیگر متفاوت و بیانگر شخصیت طبقاتی صاحب جامه بود. روحانیان، که آنان را آسرونان می‌خواندند، جامه‌ای سپید می‌پوشیدند و مظهر آسمانی آنان، اورمزد بود (بهار، ۱۳۸۷، ص ۱۴). آذر فرنبخ، آتشی که در کاریان فارس بنا شده بود، برای جایگاه آسرونان ساخته شده است. در وزیدگیهای زاداسپریم آمده است:

پوروشسب (پدر زردشت) پس از آگاه شدن از نظر اهالی ده (انجمنی که دیوان و جادوگران علیه زردشت تشکیل داده بودند و او را خل و چلی نامیده بودند که از هیچ کس پند نمی‌پذیرد > پوروشسب تحت تأثیر سخنان آنها <، به زردشت می‌گوید: تصور می‌کردم که من صاحب فرزندی شده‌ام که آسرون (= روحانی)، ارتشتار (= سپاهی) و واستریوش (= کشاورز) باشد. اما تو خل و دیوانه‌ای. نزد کریان (جادوگر) برو تا تو را درمان کنند. ... زردشت در پاسخ می‌گوید که من آسرون، ارتشتار و واستریوش هستم (راشدمحصل، ۱۳۹۰، ص ۶۱). همواره دانایی با آسرونان است. اورمزد خود آسرون است (دادگی، ۱۳۹۰، ص ۱۰۹).

۲. گروهی دیگر، همانند مولتون - دیدگاه مولتون عمدتاً بر پایه گزارش‌های هرودوت استوار است - آنها را مخالفان حقیقی زردشت و روحانیون درباری می‌دانند که برای خود جایگاه پرنفوذی نزد مردم ایجاد کرده بودند و از این جایگاه، به نفع خود بهره می‌بردند. جایگاه آنان، دارای چنان اهمیتی بود که باید یک مغ یا نمایندگانی از آنان، در هر مراسمی چه زردشتی و چه غیرزردشتی حضور یابد. این گروه معتقدند: مغان به کار سحر و جادو می‌پرداختند و آموزه‌هایشان بی‌اندازه سخت و مشمئزکننده بوده و از آنجاکه یارای مقاومت در برابر فراگیر شدن آیین زردشت را نداشتند، مجبور به پذیرش این دین شدند و خود را به شکل سردمداران اصلی آن درآوردند. کم کم خرافات و آموزه‌های خود را که بر ثنوتی محکم استوار بود، وارد دین زردشت کردند. افزون بر این، نگارش و نیدیداد را نیز به آنها نسبت می‌دهند (مولتون، ۱۹۲۶، ص ۱۸۲-۱۹۴).

هرتسفلد معتقد است:

مغان دیوپرست و روحانیون کیش پیش زردشتی بودند و از آنجاکه زردشت بسیار مورد آزار و اذیت روحانیون درباری مغان قرار گرفت، ناچار به جلائی وطن و پناه بردن به یکی از بزرگان پارس شد. در نهایت، مغان که از زمان سلطنت اردشیر دوم، در ۴۰۰ پ.م. به مبارزه و مخالفت علنی با تعلیمات زردشت پرداخته بودند، سرانجام پس از این تاریخ پذیرفتند که کیش زردشت اسماً مذهب رسمی ایرانیان شود، به شرط آنکه جوهر و عصاره آیین مغان همچنان محفوظ بماند (هرتسفلد، ۱۳۸۱، ص ۲۲۲-۲۲۶).

برخی از محققان نیز کرپن‌ها را که روحانیان مخالف زردشت بوده‌اند، را با مغان یکی پنداشته، و معتقدند: مغان، همان کرپن‌هایی هستند که اوستا از آنان به بدی یاد می‌کند. کاهنانی حریص و دنیادوست، جماعتی که به روش باستانی قربانی می‌کردند و به امور سحر و جادو می‌پرداختند (ناس، ۱۳۵۴، ص ۳۰۴).

فرایند احیای خدایان کهن، نتیجه نفوذ و تأثیر مذهب پیش زردشتی توده مردمی است که نتوانستند خدایانی چون مهر و آناهیتا و... را فراموش کنند. بنابراین، مذهب زردشت رفته رفته با عقاید و سنت‌های اقوام ایرانی سازش

پیدا کرد. این سازش الحادآمیز منجر به شکل‌گیری زردشتی‌گری اصلاح‌شده در دورهٔ ساسانیان گردید. بنابراین، نمی‌توان مغان را تنها عامل تحریف آیین زردشت دانست؛ چون نتیجهٔ این نگرش بی‌توجهی به ترویج داخلی این مذهب در ایران و چشم‌پوشی از ارتباط و نفوذ متقابل دین با اعتقادات اقوام مختلف ایران است.

۳. زردشتیان، مغان را به دو دسته تقسیم می‌کنند: ۱. مغان ایران که به فلسفه و تعلیم زردشت آشنا هستند. ۲. مغان کلد که سحر، جادو، طلسم و شعبده می‌آموختند (پوردوود، ۱۳۸۷، ص ۷۵-۷۶). جادوگری، همواره در اوستا نگوهرش شده است. مخالفان زردشت، یا همان کربانها جادوگر بوده‌اند. جادوگری در وندیداد (فرگرد ۸/ ۲۹) نفی شده و جزو گناهان مرگ ارزان محسوب می‌شود. مگر جادوگر غیر بهدین باشد و ندای زردشت را نشنیده باشد. در صورتی که به دین بهی (بهدین) درآید، گناه جادوگری از وی ساقط می‌شود.

در فرگرد اول وندیداد، در مقابل سرزمین‌هایی که اورمزد آفریده است، اهریمن پرمگ نیز با جادوگری آفت‌هایی را به وجود آورده است. بنابراین، جادوگری دست‌پوردهٔ اهریمن است. در کتاب پنجم دینکرد، نام پنجمین گناه گرانی که از آن یاد می‌شود جادوگری است (مدن، ۱۹۱۱، ص ۴۴۴).

۴. گروه دیگر، مانند زرن چنین استدلال می‌کنند که رفته رفته پیام نخستین زردشت، با آموزه‌های پیش زردشتی درهم آمیخت؛ چون پیروان زردشت، خود را به چهار صورت (اهوراکیش، ضددیو، زردشتی، مزدیسنی) می‌نامیدند. بنابراین، مغان اقلیت پرشور و حرارتی بودند که می‌خواستند مردم را با بیان آنچه پیام نخستین زردشت می‌پنداشتند، رهبری نمایند. سقوط هخامنشیان، هرچند برای آنان فاجعه‌ای محسوب می‌شود، اما آنان بخش‌های زیادی از این دین را حفظ کردند و آن را به صورتی درآوردند که با آموزه‌های زردشت، کم‌ترین تفاوت داشته باشد. تلاش آنان، دلبستگی و هواداری‌شان به این دین را اثبات می‌کند. در واقع، بهدین زردشتی عهد ساسانی بیشتر به روح زردشت نزدیک است تا به آیین چندخدایی و تا حدی مشمئزکننده که در یشت‌هاست. مهر و آناهیتا در زردشتی‌گری اصلاح‌شدهٔ عهد ساسانی به ملکان مقرب تبدیل شدند که به هیچ‌روی قابل مقایسه با خالق نبودند. دقیقاً برخلاف جایگاه متعالیشان در عهد پیش از ساسانیان (زرن، ۱۳۸۹، ص ۲۲۸-۲۴۹).

نتیجه‌گیری

۱. کهانت، میراثی از طایفهٔ مادی بود که همانند همتایان خود در هند، در انحصار مغان قرار داشت. برهمنان و موبدان، با وجود اینکه هر دو نزد تودهٔ مردم و همچنین، در دربار از جایگاه رفیعی برخوردار بودند و هر دو علاوه بر روحانیت، به شغل معلمی نیز می‌پرداختند و در کل، جزو بالاترین طبقات اجتماعی عصر خود محسوب می‌شدند، با وجود این، شکاف عمیقی در اعتقادات آنان وجود داشت. احتمالاً مغان با پذیرش زردشت و آیینش، سعی در ترویج آن داشتند. اما به دلایلی، از جمله عدم درک صحیح پیام نخستین زردشت، تأثیرپذیری از ادیان پیش زردشتی، مشکلات ناشی از سینه به سینه منتقل کردن اوستا، که بی‌شک تغییرات آوایی لهجه در نواحی مختلف ایران، احتمال تغییر معانی واژگانی را نیز همراه داشته است، فشار دستگاه حکومتی برای تغییر قوانین،

ایستادگی در مقابل همردگان دیوپرست خود که در هند و سایر قسمت‌های ایران حضور داشتند، تا حدی به انحراف کشیده شدند. آنها با برقراری پیوند خونی (= خویدوده) سعی داشتند که مانع از کاهش جمعیت زردشتیان و وصلت با غیرزردشتیان شوند. چون آتش، آب و خاک نزد ایرانیان باستان، محترم محسوب می‌شد، مغان برای نیاززدن ایزدان موکل بر این عناصر طبیعت، با اجرای رسم به دخمه سپردن مردگان، قصد داشتند با رسم کهن مرده‌سوزی به مقابله برخیزند. کشتن خرفستران نیز یکی از اعتقادات آنان بود که شاید بر اساس برداشت اشتباه از پیام زردشت باشد. احتمال اشتباه در تفسیر این واژه، در طول سال‌ها از قوم وحشی و زیانکار مخالف زردشت به موجودات زیانکار اهریمنی ناممکن نیست. حتی اگر خرفسترکشی رسم باستانی مغان باشد، باز هم ریشه در ثنوتی دارد که برای کمک به اورمزد در نبرد با اهریمن صورت می‌پذیرفت. در تمامی رسوم منسوب به مغان، هرچند ناپسند، نشانه‌ای از دیوپرستی مشاهده نمی‌شود و تمامی تلاش آنها، در دیوزدایی و نبرد با دیوان است. بنابر دلایلی همچون: ۱. روحانیان زردشتی آسرون نام داشتند؛ ۲. متن گاهان هم از لحاظ زبانی و هم از لحاظ محتوایی، با آنچه در سایر قسمت‌های اوستا آمده، متفاوت است؛ ۳. زردشت به ناحیه شمال شرق ایران تعلق داشته، نمی‌توان آنان را وارثان حقیقی زردشت دانست. با توجه به این نکته، که مخالفان روحانی زردشت کرین‌های ساکن شمال شرق ایران بودند و مدنظر قرار دادن تلاش مستمر مغان (ساکن شمال غرب ایران) در طول قرن‌ها برای حفظ پیام زردشت، در انتقال گاهان و نقشی که آنها در نگارش گاهان و اصلاح زردشتی‌گری در دوره ساسانیان ایفا کردند، تا جایگاه ایزدانی همچون مهر و آناهیتا را تنزل داده و اهورامزدا را در جایگاه حقیقی و بر صدر ایزدان قرار دهند، نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که آنان هرچند به دلایلی که بیان شد، نتوانستند پیام نخستین زردشت را درک کنند. اما برای انتقال پیام پیامبر، با جان و دل کوشیدند. بنابراین، نمی‌توان مغان را مخالفان حقیقی زردشت به حساب آورد. گرچه بسیاری از این جماعت، در دوره ساسانیان از دین برای کسب قدرت و ثروت‌اندوزی استفاده کردند.

۲. مغان از دوره ماد تا انحطاط ساسانیان، از جایگاه رفیعی برخوردار بودند. البته این جایگاه در اعصار مختلف با افت‌وخیزهایی همراه بود. مغان دوره ماد و هخامنشی که به فیلسوف بودن اشتهار داشتند و به همین دلیل، به عنوان معلمان شاهزادگان هخامنشی انتخاب می‌شدند. با گذشت زمان، در دوره ساسانیان با بهره‌گیری از دستورات دین و سوءاستفاده از سرشت پاک مردم، به روحانیونی ثروتمند و قدرتمند تبدیل شدند که نفوذ قاطع و سرنوشت‌سازی بر کلیه امور مملکت داشتند. بی‌شک قدرت و ثروت مغان خود یکی از عوامل انکارناپذیر انحطاط ساسانیان بود. نفوذ آنها فقط به امور مملکت‌داری منحصر نمی‌شد، بلکه به شکلی مستقیم در سرنوشت و احوال یکایک مردم دخالت می‌کردند. جایگاه آنان به حدی رفیع بود که برخی از پادشاهان خود را مغ می‌نامیدند. در آیین زردشت نیز آنان قابل احترام هستند، چراکه در یسنا (۷/۶۵) آرزوی می‌شود که مغ آزار از آب، محروم بماند. متون فارسی میانه زردشتی نیز مؤید تثبیت جایگاه مغان، نزد مزدیسنان است.

۳. مغان، روحانیون گرایش ضد دیوی زردستی‌گری بودند. آنان در دورهٔ هخامنشی با عهده‌دار شدن شغل آموزگاری پادشاهان، سعی داشتند تا مانع از پرستش دیوان شوند و اهورامزدا را در صدر خدایان می‌پرستیدند. جهان‌بینی آنان بر ثنویتی محض استوار بود که حتی جانوران نیز از این دیدگاه مستثنا نبودند. وندیداد، که خود این واژه به معنای ضد دیو/ جدا از دیو است، کتابی پر از قوانین سخت و طاقت‌فرساست که زندگی را بر بشر تحمل‌ناپذیر می‌کند. مقایسهٔ وندیداد، با محتوای عرفانی گاتها موجب می‌شود تا نگارش وندیداد را ماحصل نگرش ضددیوی مغان بدانیم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت

* نوعی غسل مذهبی است که برای آلودگی و نجاست شدید، و عمدتاً از تماس با نسا انجام می‌گیرد. کلمه‌ای پهلوی که از واژه اوستایی «barəšnum» حالت رایبی مفرد از ستاک «barəšnauu» «بالا-سر» مشتق شده است. این غسل، بر هر فردی که به سن ۱۵ سالگی می‌رسید، زنی که سقط جنین کرده، هر فردی که با تن مرده تماس داشته باشد واجب بود. برای انجام این غسل، باید فرد داوطلب ۹ شبانه‌روز در انزوا باشد و مراحل تطهیر آن نیز بسیار سخت و طاقت‌فرساست (Modi، ۱۹۳۷، ص ۸۲-۱۱۳).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- آموزگار، زاله و احمد تفضلی، ۱۳۸۷، *اسطوره زندگی زردتست*، چ هشتم، تهران، چشمه.
- ، ۱۳۸۸، *کتاب پنجم دینکرد*، چ دوم، تهران، معین.
- بهار، مهرداد، ۱۳۸۷، *پژوهشی در اساطیر ایران*، چ هفتم، تهران، آگاه.
- پوردادوود، ابراهیم، ۱۳۸۹، *گات‌ها*، چ سوم، تهران، اساطیر.
- ، ۱۳۸۷، *یسنه*، چ دوم، تهران، اساطیر.
- جدلی، فاطمه، ۱۳۸۹، *آب زوهر*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- حمزه اصفهانی، ابوعبدالله، ۱۸۸۴، *تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء*، لایبزیگ، پطروپولی.
- دادگی، فریخ، ۱۳۹۰، *بندھشی*، ترجمه مهرداد بهار، چ چهارم، تهران، توس.
- داراب هرمز یار، رستم، ۱۹۲۲، *روایات*، تدوین رستم انوالا، بمبئی، موسسه بریتانیایی مطالعات هند.
- دورانت، ویل، ۱۳۷۸، *تاریخ تمدن*، چ ششم، تهران، علمی و فرهنگی.
- راشدمحصل، محمدتقی، ۱۳۹۰، *وزیدگی‌های زادسپیرم*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- زهر، آر. سی، ۱۳۸۹، *طلوع و غروب زردتستی گری*، ترجمه تیمور قادری، چ سوم، تهران، امیرکبیر.
- ژنیو، فیلیپ، ۱۳۸۲، *ارداویراز نامه*، چ دوم، تهران، معین.
- کریستین سن، آرتور، ۱۳۸۵، *ایران در زمان ساسانیان*، چ پنجم، تدوین حسن رضایی باغبیدی، ترجمه ر. یاسمی، تهران، صدای معاصر.
- معین، محمد، ۱۳۳۸، *مزدیسنا و ادب فارسی*، تهران، دانشگاه تهران.
- میرفخرایی، مهشید، ۱۳۸۲، *بررسی هفت‌ها*، تهران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی فروهر.
- ، ۱۳۹۰، *روایت پهلوی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ، ۱۳۹۴، *بررسی دینکرد ششم*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نارمن شارپ، رلف، ۱۳۸۸، *فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی*، چ سوم، شیراز، پارینه.
- ناس، جان، ۱۳۵۴، *تاریخ جامع ادیان*، چ سوم، تهران، پیروز.
- هرتسفلد، ارنست، ۱۳۸۱، *ایران در تسوق باستان*، ترجمه ه. ص. زاده، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هینلز، جان راسل، ۱۳۹۳، *شناخت اساطیر ایران*، چ چهارم، ترجمه ب. فرخی، تهران، اساطیر.
- Bartholomae, Christian, 1961, *Altiranisches wörterbuch* (second ed.), Berlin, Strassburg.
- Boyce, Mary, 1982, *A History of Zoroastrianism* (Vol. 2). Koln: Leiden.
- De Jong, Albert, 1997, *Traditions of the Magi*. Köln, Brill.
- Gignoux, Philippe, 1972, *Glossaire des Inscriptions Pehlevies et Parthes*. Paris, Lund Humphries.
- Humbach, Helmut, 2006, *The Heritage of Zarathushtra (a new translation of Gathas)* (third ed.). Heidelberg.
- JACKSON, Foakes. 1933. *THE BEGINNINGS OF CHRISTIANITY* (Vol. 5). (K. LAKE, & H. CADBURY, Eds.) LONDON: MACMILLAN.
- Kellens, Jean, 1988, *Les texts vieil-avestiques*. Wiesbaden, Ludwig Reichert.
- Kent, Ronald, 1953, *Old Persian* (second ed.). American Oriental Society.
- Macdonell, Arthur Anthony, 1917, *A vedic Reader for Students*. England: Clarendon Press.
- Madan, Dhanjishah Meherjibha, 1911, *The complete text of the Pahlavi Dinkard*. Bombay: the Zoroastrians Religion society.

- Messina, George, 1930 , *Der Ursprung der Magier und die zarathustrische Religion*. Roma: Roma.
- Moazami, Mahnaz, 2014, *Wrestling with the Demons of the Pahlavi Widēwdād*. BOSTON: Brill.
- Modi, Jivanji Jamshidji, 1937, *The Religious Ceremonies and Customs of the Parsies*. (second ed.). Bombay: Bombay.
- Moulton, James Hope, 1926, *EARLY ZOROASTRIANISM*. LONDON: CONSTABLE & COMPANY LTD.
- Pokorny, Julius, 1959, *INDOGERMANISCHES ETYMOLOGISCHES WÖRTERBUCH*. BERN: FRANCKE VERLAG BERN.
- Porphyry, 2000, *on Abstinence from killing animals*. (G. Clark, Trans.) London: Bloomsbury.
- Rawlinson, George, 1909, *The history of Herodotus* (first ed., Vol. 1). NEW YORK: The Tandy-Thomas Company.
- Schmitt, Rudiger, 2009, *Die altpersischen Inschriften der Achaimeniden*. Berlin: Reichert Verlag Wiesbaden.
- Williams, A. V, 1990, *The Pahlavi rivāyat Accompanying the Dādestān ī Dēnīg*. Copenhagen: Copenhagen.

